

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ

ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ الْمَائِدَةُ، ١٠٥

ای کسانی که ایمان آورده‌اید و به ما باور

دارید، به مطالب ما باور دارید، حال که چنین است

مواظب رفتار و کردار خودتان باشید.

خیلی آیه عجیبی است که چطور خداوند در

این آیه راه و رسم فلاح و رستگاری را مترتب بر باور

و اعتماد به پروردگار قرار می‌دهد، ای کسانی که به ما اعتماد کردید یا ایها الذین آمنوا یعنی اعتماد کردید، ما را باور کردید، به مطالب ما یقین دارید، به مطالب ما اطمینان دارید، این معنا معنای ایمان است. اگر کسی یک شخصی را باور نداشت می‌گویند ایمان ندارد فلانی به فلان شخص ایمان ندارد، یعنی باور ندارد حرفهایش را قبول ندارد سرسری است همینطور یک مطلبی را مطرح می‌کند حرفهایش بر پایه و وزان واقعی و حقیقی استوار نیست، می‌گویند فلانی به فلان کس ایمان دارد تو به من ایمان داری؟ این می‌گوید به من ایمان داری؟ یعنی من را قبول داری؟ به من اعتماد داری؟ مطالب من را محکم می‌پنداری یا اینکه نه شرٌّ و ورٌّ یک لقه زبان و هر روز تغییر صحبت. هستند بعضی‌ها، امروز یک چیزی می‌گویند فردا حرفشان را عوض می‌کنند می‌گویند خب دیروز آنجوری اقتضا می‌کرد امروز اینجوری، فردا اینجوری پس فردا اینجوری تا روز قیامت هم خدا بهشان عمر طولانی بدهد هر روز یک چیزی براساس تخیلات و توهمات، از رو هم

نمی‌روند که بگویند اشتباه کردیم می‌گویند اقتضای امروز این است، شرائط دیروز این بود! ماشالله یعنی وحی دیگر! در هر روزی بهشان وحی دارد می‌شود. خب این را نمی‌گویند ایمان، ایمان به حالتی می‌گویند که آن حالت حالت اعتماد است حالت یقین و حالت باور، یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم، فقط خودتان را بپایید، چقدر من در این مدت روی این جمله اصرار می‌کردم، یادتان می‌آید سالهای گذشته؟ به اینور و آنور نگاه نکنید، به حرف این و آن گوش ندهید، به اینی که این این را گفت، آن آن را گفت، این در خواب دید بهش این را گفتند توجه نکنیدها! حالا فهمیدید این حرفها درست بوده؟ به اینی که در مکاشفه بهش این را گفتند! هان؟ چقدر گفتم گوش ندهید؟ البته خب دوستان و رفقا اینها که اهل [رعایت] هستند، خطاب بنده با عموم است نه با افراد حاضر، اینها خب به وظائف خود همیشه عمل می‌کنند، مبنای بزرگان چی بوده تابحال علیکم



انفسکم، ببینید چی یاد گرفتید؟ چی به شما  
تعلیم داده شد؟ چی به شما آموخته شد؟ چی به شما  
آموخته شد؟ آیا مبنای بزرگان بر این بوده است که  
به صرف نقل یک خواب، انسان اعمال و تصرفات  
خود را بهش مترتب کند؟ این که خلاف بوده، ما  
آنچه را که در زمان بزرگان شنیدیم، از مرحوم والد  
و از اساتیدشان، استادشان مرحوم حداد رضوان الله  
علیه و همینطور سایر آنچه که در کلمات بزرگان این  
مسائل یاد می شود عدم توجه به خواب و مطالبی که  
در خواب است و مکاشفات حالا برسد به آن  
مکاشفات دروغ، یعنی نه مکاشفات حالا بعضی  
مکاشفات است که آن مکاشفات باطل است، یعنی  
مکاشفه‌ای هست و شخص می بیند، برایش تصویری  
پیدا می شود، توهمی پیدا می شود، خیال می کند برای  
یکی یک همچین مطلبی واقع شده، هستند، مثلا مثل  
بچه‌های کوچک که می گویند که بابا من دیدم یک  
دانه کبوتر داشت می رفت دو تا کله داشت! یا فلانی  
داشت بالای درخت ...! توهماتش است. خب یک  
همچنین چیزهایی هم ممکن است برای افرادی که

در سنین بالا و اینها هستند اتفاق بیفتد. توهمات و تخیلات مخصوصا در یک شرایط خاص که اینها خب توهمات باطل است، شرائط باطل است، و مدرکات مدرکات باطل است، مدرکاتشان مدرکات باطل است، توهمات توهمات خیالات است، آن خیالات صورت عینی پیدا می کند یعنی واقعا آن واقعیت را می بینند و تصور نمی کنند که این یک توهمی است که الان صورت پیدا کرده، درست مثل یک شخصی که یک صورتی در ذهن خودش نقش می بندد اصلا وجود خارجی هم ندارد یک کوهی در ذهن خودش نقش می بندد، یک جوب آبی هم که در کنارش می رود و چند تا درخت و چند تا حیوان در یک همچین چیزی که اگر روی کره زمین را بگردیم یک همچین چیزی پیدا نمی کنیم، ولی این همین را می آورد تبدیل به یک تابلو می کند، تبدیل به یک دورنما می کند و دورنمایی بسیار زیبا به نحوی که انسان تصور می کند اصلا عکسبرداری شده، اینقدر دقیق! ذهن انسان هم همینطور است.

ذهن انسان وقتی که نفس وارد می شود در

عالم تخیلات و توهمات .... این مطالبی را که امروز می‌خواهم عرض کنم خدمتان مطالب حیاتی است، راه و روش بزرگان، مرحوم والد به خصوص رضوان الله علیه این بوده که همیشه در مقاطع مختلف مطالبی را که ضرورت داشت به گوش شاگردان خودشان و به گوش ارادتمندان خودشان می‌رساندند و آنها را متوجه وظیفه و تکلیفی که در آن مقطع متوجه آنهاست می‌کردند، خب رفقا و دوستان هم بحمدالله که در طریق همان بزرگ قرار دارند توقعشان از بنده و حقیر این است که آنچه را که بنده در زمان حیات خود مشاهده کردم از روش و مرام و با تمام وجود احساس کردم و همین روش در کتب خود ایشان هم موجود است و آن را به افراد ارائه دادند، ما

هم آنچه را که می‌دانیم بدون دستکاری آن را خدمت افراد عرضه کنیم گرچه خب بالاخره همیشه خناس‌هایی هستند، همیشه شیاطینی هستند، افرادی که بخواهند وسوسه کنند، در حرف انسان در سخن انسان شک و تردید و ایراد وارد کنند، این شیاطین همیشه بودند و الان هم هستند و خواهند بود ولی همانطوری که گفتم حق همیشه در عالم ثبوت تبدیل به باطل نمی‌شود و مطالب واقعی را با شعار و با مطالب چه عرض کنم نباید خلط کرد! بالاخره افراد می‌فهمند متوجه هستند و می‌دانند که غرض و مرضی که بر پشت این مطالب نهفته است اینها چه ریشه‌هایی دارد.

همین مسئله که عدم اعتماد به خواب‌ها و مکاشفات هست همین قضیه‌ای بود که در زمان بعد از فوت مرحوم آقا، آن بلا را سر آن مکتب درآورد، توجه کردید؟ بنده در جلد دوم اسرار ملکوت رفقا که خواندند تازه کمی از بسیار را گفتم که چطور بعضی‌ها مخصوصا آن زنهایی که آمدند و مکاشفات دروغ نقل کردند، نه اینکه حالا مکاشفه دروغ دیده



باشند، مکاشفه درآوردند! دستگاه چاپ‌سازی، چاپخانه، چاپخانه و نشر چاپ، چطوری مکاشفه دروغ، یعنی کسی که به من گفت شما هر چی از مرحوم آقا میدانید بیاید از قول مرحوم آقا نقل کنید، وای به حال آن افراد و آن امتی که دنبال اینها بروند! به من دارد می‌گوید که شما می‌توانید هر چه را که می‌دانید نظر پدرتان بوده بیاید بگویند ایشان گفتند! اصلاً ایشان گفتند! شنیدم! بوده‌ها، اتفاق افتاده‌ها، واللّٰه العظیم باللّٰه العظیم این مطالب بوده، حالا صاف صاف دارند انکار می‌کنند! مثل روز روشن، می‌گویند همیشه، در انکار وقتی باز باشد می‌گویند نه آقا این چراغ نیست! خب حالا بیا درستش کن نیست، نیست دیگر، نیست. که از آنجا مخالفت ما شروع شد و من فهمیدم چه فاجعه‌ای در شرف تکوین است، اینهایی که دارند دم از عرفان و توحید و دفاع می‌زنند و سایت و مایت و از این چیزها دارند اینها همین‌ها هستند، اینها همین‌ها هستند، اینها همین‌هایی هستند که مکاشفات دروغ آمدند نقل کردند که جمله‌ای از آن را بنده در اسرار ملکوت

گفتم و این را برای امروز گفتم، بنده عرض و مرض  
نداشتم، برای امروز گفتم، برای حال و هوایی که باید  
در آن حال و هوا به سر ببریم گفتم، بی جهت نگفتم.  
و مرحوم آقا رضوان الله علیه در کتاب روح  
مجرد بی جهت آن جریانات را نقل نکردند، آن  
مسائل را نقل نکردند، آن مطالب را از این و آن  
نگفتند، تا اینکه ما بفهمیم چشمان را باز کنیم، و  
بدانیم که شیطان فقط دم می‌کده و عرض می‌شود از  
دیوار مردم بالا نمی‌رود، آنجا نایستاده، آنها شیطان  
نیستند آنها بچه مچه‌های شیطان و این چیزها، آن  
شیطان اصلی دم جلسه ذکر ایستاده، آن آمده و با تمام  
قوا و توان در جلو ایستاده. آن شیطان اصلی دم  
نوشتن‌ها و پشت میز مطالعه ایستاده، آن که شیطان  
نیست دم

میخانه افراد می‌روند، می‌روند حالا یک غلطی می‌کنند و بعد هم یک توبه می‌کنند و خدا ازشان می‌گذرد، مگر چی کار کردند؟ حالا ما او را می‌دانیم آی می‌فروشی شراب فروشی، کار غلط است ولی آنچه را که تغییر پیدا نمی‌کند و باید به فکرش بود این است.

یک وقت مرحوم آقا می‌فرمودند ما در آن جریاناتی که شروع کرده بودیم برای مطالب و اصلاحات و فلان و که خودشان در [کتاب] وظیفه فرد مسلمان نقل کردند این مطالب را، می‌فرمودند ما تصورمان بر این بود که بالاخره از همه افراد به این مطالب، آنهایی هستند که خودشان مبلغ هستند، وقتی که یک حرکتی را شروع بکنیم اول نداء پذیرش و لبیکی که می‌شنویم از همین افراد هم‌نوع خودمان هست، از همین افرادی هست که خودشان یک عمر مردم را به این مطالب دعوت می‌کنند، به این مسائل دعوت می‌کنند، وقتی که وارد گود شدیم دیدیم اول افرادی که جلوی ما ایستادند همین‌ها هستند، یعنی همه جور افراد آمدند و خود را نسبت به این مطالب

منقاد و مطیع نشان دادند و حالت پذیرش و قبول را از خودشان اعلام کردند ولی کمر ما شکست از همین ممنوع‌های خودمان که آمدند در مقابل ما سنگ انداختند و چوب لای چرخ می گذاشتند، توجه کردید؟

این را کی می‌گوید؟ این را یک شخصی می‌گوید که در این گونه مطالب هست، خب قضیه چیست؟ مطلب چیست؟ مطلب این است که ما به آن مبانی که از بزرگان بهمان ارائه شده توجه نکردیم، گوش ندادیم، چند سال پیش یادتان می‌آید چی گفتم؟ گفتم به مبانی بزرگان باید عمل کرد. به چیزی که یقین نداری پا جلو مگذار، تا اطمینان نداری قدم برندار، تا نسبت به یک جریانی مطمئن نیستی حرکت نکن، نگفتم؟ نگفتم؟ خب چی شد؟ نتیجه‌اش چیه؟ حالا این مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد، این قضیه باید مورد دقت قرار بگیرد، بزرگان همیشه مطالب را فرمودند و کسی که بخواهد راه خدا را برود با عرض معذرت می‌خواهم خدمتتان عرض کنم با مزاح و شوخی و شعار نمی‌تواند برود.

بہتر است اینہا را ما کنار بگذاریم، اگر بخواہیم این حرفہا را جلوی این و آن و در نوشتن ہایمان برای بہ دست آوردن دل این و آن انجام بدهیم با وجدان خودمان چہ کنیم؟ با فطرت خود چہ کنیم؟ و با سوالہای پس از این چطور می توانیم کنار بیاییم؟ آنوقت مجبوریم بہ چی؟ ہی توجیہ، ہی اینجور بود! ہی آنجور بود، آن شرائط این شرائط،

چرا ما باید بیاییم با عواطف و احساسات مردم بازی کنیم؟ چرا؟ چرا ما باید بیاییم برای کارہای خودمان از امام زمان مایہ بگذاریم؟ چرا باید این کار را بکنیم؟ خلاف می کنیم برویم بکنیم چرا پای امام زمان را در پیش بکشیم؟ چرا باید بگوییم در شب قدر ندا شدہ کہ حضرت دارند برای این و آن دعا

می‌کنند؟ برای چی؟ پس معلوم می‌شود در همه این مسائل پای حضرت بوده دیگر! نه دیگر! مشخص است دیگر! چرا باید گفته بشود که حضرت گفتند که این و آن؟ چرا؟ مظلومیت امام زمان برای همین است، برای همین است که نمی‌آید، اینی که حضرت نمی‌آید علتش این است که مایی که به جای اینکه فکر کنیم اگر قرار بود حضرت در این موقع مطلبی را ارائه می‌دادند، در طول این هزار و دویست سالی که گذشته از غیبت، خودشان می‌آمدند خودشان را نشان می‌دادند چرا بیایند در خواب این بگویند؟ چرا در مکاشفه این بگویند که بعد هم معلوم می‌شود که هیچ کدام اینها نبوده؟ پس این بزرگان در این مدت چه وظیفه‌ای داشتند؟ مگر وظیفه اینها این نبود که همین مردم را در یک همچنین شرائطی دستگیری کنند؟ مطالبی را که بزرگان راجع به این قضایا فرمودند، راجع به عدم اعتماد به این حرفها، عدم اعتماد به این خوابها، عدم اعتماد به این مکاشفات، پس برای کی بود؟ برای کی است؟ همین به خواب اعتنا نکنید اما سر بزنگاه که

می‌شود خودمان با کله می‌رویم در دیگ! به  
مکاشفات اعتنا نکنید اما یکی که نقل می‌کند...!  
الان ما اینطور نیستیم؟ مگر نگفتند در بعضی از همین  
جلسات طهران و اینطرف و آنطرف و قلهک و ملهک  
و این طرفها، خواب دیده شده شخص در مکاشفه  
دیده، بین الطلوعین دیده، ساعت فلان دیده، که  
حضرت پای صندوق دارند رایشان را به یکی  
می‌اندازند؟ مگر نگفتند؟ مگر نقل نکردند؟ خب پس  
معلوم می‌شود که ما اول باید برویم یقه حضرت را  
بگیریم، به جای اینکه به این و آن بگوییم، اول خود  
حضرت را پای میز محاکمه و تشکیلات بکشانیم،  
مگر نبوده؟

آیا این مسائل برای تنبه ما کافی نیست؟ حالا  
فهمیدید که نباید به خواب نگاه کرد، دیگر نباید به  
این مکاشفات گوش داد، بنده در جلد دوم اسرار  
ملکوت که آن مکاشفات دروغین را گفتم برای امروز  
گفتم، برای امروز! آن موقع می‌دیدم روزی خواهد  
آمد و از احساسات و باورهای مردم در راستای امیال  
و مقاصد استفاده خواهد شد، برای امروز نوشتم آن

حالا سرّ قضیه چیست؟ سرّ قضیه این است

که خداوند دو نیرو در انسان قرار داده است، یکی

تعقل که این همه دارم اصرار می‌کنم مخصوصا در

این چند ماه اخیر اگر دوستان آن صحبت اهواز چند

روز [پیش] بنده را که رفته بودیم برای دیدن

دوستان، شنیده باشند، در آنجا مطالبی راجع به این

قضیه عرض کرده بودم دو نیرو قرار داده یکی جنبه

عقلانیت و یکی هم جنبه میل و عشق و محبت، با

این دو بال است که انسان می‌تواند حرکت کند و هم

نفس را به مرتبه تجرد و تقرب برساند و هم عقل را

به مرتبه تکامل و بیرون آوردن از رشد نسبی به رشد

مطلق و به فعلیت مطلق، حرکت بدهد و به واسطه

به کارگیری آن قدرت عقلانی، نفس را در حرکتی

که می‌کند جهت بدهد، هر کدام از این دو



بدون دیگری نمی‌تواند کارساز باشد، شما جنبه عقلانیت را بگیرید اما آن جنبه محبت و عشق را رها کنید، در همان قضایا و در همان عوالم معقولات البته معقولات نسبی نه معقولات متکامل در آنجا متوقف خواهید شد، و اگر جنبه احساسات و آن علاقه و حرکت نفسانی را که همراه با عواطف و احساسات است آن را تقویت کنید و عقلانیت و رسیدن به مبانی را کنار بگذارید سر به بیراهه می‌رود و از همین جایی که دیدید سر درمی‌آورد، از همین جایی که همه به انحراف افتادند سر درمی‌آورد، این است که همیشه بزرگان تاکید داشتند و تاکید دارند که نسبت به مبانی، سالک باید آگاه و متوجه باشد، و گول هیاهو، شعار و شایعات را نخورد و فریب بنرها و تابلوها و اعلانات و اینها را نخورد، و به دنبال حرف و نقل هر کس و ناکسی [راه] نیفتد، و مطالبی را که از هر شخصی می‌شنود آن را به دیده قبول ننگرد بلکه ببیند آیا این مطلب با موازین منطبق است یا منطبق نیست؟ آن کسی که صاف صاف در چشم شما نگاه می‌کند و دروغ

می گوید دیگر نمی توان به دنبال او رفت. مبنای این است بروی زمین می خوری، از بین می روی، مزمهل می شوی، کسی که به دنبال خداست نمی آید هتک آبرو و حیثیت این آن را بکند، کسی که می خواهد یک مسئولیت شرعی و الهی به عهده بگیرد نمی آید دیگران را تخطئه کند، توجه کردید؟

اینها ملاک ماست حالا اگر ما دیدیم یکی این کار را می کرد صاف بگذار کنار، شوخی ندارد، چرا دیگر می روی دنبالش؟ چرا چشمت را می بندی؟ چرا کلهات را در برف می کنی؟ هر کسی می خواهد باشد باشد، ما ملاک داریم، ملاک ما عبارت است از آنچه که به طور یقین و جزم از چهارده معصوم ما فقط برسد و آن فطریات و وجدانیاتی که خداوند به عنوان راهنما و به عنوان دستگیر در موارد شبهه و اشتباه، در درون ما قرار داده، اولیاء الهی برای شرح مبانی معصومین است که قیام کردند، ولی الهی، عارف بالله که خصوصیاتش را بنده در جلد دوم اسرار و همینطور در جلد سوم هم تا حدودی، عرض کردم آن ولی الهی کلامش کلام معصوم است، بله ما

هم قبول داریم، آن کلام کلام معصوم است، بقیه  
نخیر، راجع به کلام بقیه باید رفت تحقیق کرد، آقای  
فلان این را گفته باید گوش داد! کی گفته؟ نخیر، باید  
رفت تحقیق کرد، این حرفها نیست. در [کتاب]  
وظیفه فرد مسلمان بروید مطالعه کنید بروید ببینید،  
مطالب را در آنجا ببینید و ببینید که بزرگان راجع به  
راه چه گفته‌اند، و در آنجا چه مطلبی ارائه دادند؟ آیا  
در آنجا گفتند که چشمت را ببند و گوشت را کر  
کن؟ و به هر چه که می‌شنوی و به هر چه که می‌بینی  
ترتیب اثر بده؟ اینجوری آمدند گفتند یا گفتند نخیر  
چشمت را باز کن و گوشت را بیش از این باز کن که  
بیشتر مطالب برود بعد اینها را بسنج با موازین یک  
یک اینها را در کنار هم قرار بده و به آنچه



را که به یقین و به اطمینان می‌رسی نسبت به آنها چه کار کن؟ عمل کن، اگر مرحوم آقا در قید حیات بودند همین کار را می‌کردند که ما کردیم؟ ها؟ همین کار را می‌کردند؟ ما که مدعی پیروی از مکتب ایشان هستیم آنهایی که خطاب من به آنهاست دارند الان میفهمند دارند الان گوش می‌دهند همین الان دارند گوش می‌دهند آنهایی که دنبال پیروی از مکتب آقا هستند، آنهایی که توصیه کردند که بله! مسائل دیگر بماند، آنها جواب ولی خدا را چه دارند الان بدهند؟ چی دارند؟ آقای کی گفته! خب بسیار خب، آن هم یکی از جمله حرفها، فلانی این را گفته یکی از حرفها، آقا فلانی همچین، اصلا بالاتر از این، آقای فلان کس گفته که فلان کنید! گفته، بله بسیار خب، ما می‌رویم کلامش را می‌سنجیم، آه آقای فلان گفته! اصلا بدون اینکه تحقیق کنیم، بدون اینکه بگوییم....، همین که یک شایعه‌ای می‌شود که آقای فلان گفته فلان کنید [به] فلان کس رای بدهید همه می‌رویم! گفته دیگر، شایعه است، خب پس بین ما و بین آن افرادی که رفتند کربلا و در کوفه چه فرقی

شد؟ چه فرقی شد؟ چه فرقی شد؟

بنده همین الان مشغول نوشتن رساله نوروز هستم، کتاب نوروز، نوروز در جاهلیت و اسلام تقریباً حدود شصت هفتاد صفحه‌اش را هم نوشتیم حالا تا خدا چه خواهد؟ همین دیروز داشتم این مطلب را می‌نوشتیم، می‌گفتم مگر پیغمبر نفرمودند توجه کنید مگر پیغمبر نفرمودند بعد از من دروغگویان بر من زیاد خواهند شد و مطالب را به، کثر علیه الکذاب، افراد دروغگو، فعلا که هستم خب کسی جرات ندارد، بگویند از رسول خدا شنیدیم که فرمود شیخ اهل بهشت‌خلیفه اول است خب می‌آیند به پیغمبر می‌گویند و پیغمبر می‌گوید دروغ می‌گویند من خودم اینجا نشستم حی و حاضر، دارم می‌گویم دروغ است دیگر، پس اینها همه نگه داشتند کی؟ پیغمبر سرش را بگذارد زمین، درست است دیگر؟ همین که پیغمبر سرش را گذاشت زمین چاپخانه شروع کرد به کار کردن، چاپخانه را برم که هیچکدام از این چاپخانه‌های دنیا [به گردش هم نمی‌رسند!] این از کجا درمی‌آید؟ جل الخالق! چه روایت‌هایی!

چه چیزهایی آقا درآوردند! یک سمره ابن جندب از اینها درآمده، حالا غیر از ابو هریره و بقیه، فقط هشتاد هزار دروغ به پیغمبر راجع به معاویه تحویل مردم داد، که یک دفعه داشت از جلوی معاویه می گذشت، معاویه هم در مسجد اموی دارد برای مردم صحبت می کند که مردم قدر بدانید، بدانید خداوند چه کسی را حاکم شما را قرار داده! چه کسی را چی کرده قدر بدانید، رو کرد گفت مرتیکه من با هشتاد هزار تا دروغ تو را آن بالا نشاندم حالا داری به مردم می گویی قدر بدانید که چه کسی بالای اینجا نشسته دارد الان به شما حاکمیت می کند، دروغ های من بوده که الانداری بلبل زبانی می کنی برای مردم و فلان، توجه می کنید؟ کیسه های زر، کیسه های پول، وعده ها، وعیدها، ابوهریره ها شروع کردند به





چاپخانه، چاپخانه دیگر، چاپخانه‌هایی که همین الان هست، شروع کردند به چاپخانه، از این برای این و برای آن و اولی و دومی و سومی، یک دانه برای این امیر المومنین علیه السلام خلیفه چهارم درست نکردند، چرا؟ [چون] آن نیاز به درست کردن ندارد حق که نیاز به درست کردن و چاپخانه ندارد، حق هست، دارد نشان می‌دهد خودش را، اگر پیغمبر در تمام بیست و سه سال یک دانه روایت حتی راجع به علی نمی‌گفت، نمی‌گفت که نمی‌گفت مطلب جایی تغییر نمی‌کرد، خود امیر المومنین حی و حاضر نشسته، مگر قضاوت‌هایی که امیر المومنین می‌کرد پیغمبر خبر داده؟ مگر معجزاتی که امیر المومنین می‌کند پیغمبر آمده آن معجزات را انجام می‌دهد؟ خودش نشسته حی و حاضر از غیب می‌گوید، از بالا می‌گوید از پایین می‌گوید، تمام آنچه را که اتفاق افتاده می‌گوید، جلوی مردم وقتی امیر المومنین این حرف را می‌زد که پیغمبر نبود، سلونی قبل ان تفقدونی<sup>۱</sup> قبل از اینکه من از میان شما بروم

---

۱. الغارات، ج ۱، ص ۶.

هر چه می‌خواهید سوالاتتان را بپرسید، مربوط به  
دین بپرسید، مربوط به راهتان بپرسید، یک روز  
می‌آید که من سرم را می‌گذارم پایین، می‌گذارم روی  
زمین، آنوقت دیگر در میان شما نیستم

سعد بن وقاص از آنجا بلند شد یا علی بگو  
بینم در این کله من چند تا مو است؟ تو رو خدا  
بینید! شعورش اینقدر است، فهمش اینقدر است،  
حضرت فرمودند می‌دانم که در سر تو چند تا مو  
است ولی اگر بگویم نمی‌پذیری! می‌گویی چی؟  
می‌گویی یا علی بیا بشمار! ها؟ اینها اینقدر رو دارند  
که این کار را می‌کنند دیگر، می‌گویند خب بیا بشمار  
از کجا معلوم راست می‌گویی؟ حالا کی بیاید موهای  
کله این مرتیکه را بشمارد؟

ولی به تو بگویم که در منزل خودت توله  
سگی را داری می‌پرورانی عمر سعد که در آینده قاتل  
فرزند رسول خدا خواهد شد، خب این را امیر  
المومنین علیه السلام در زمان پیغمبر که نگفت که  
حالا بخواد از پیغمبر یدک بکشد، کمک، پیغمبر  
بیاید ساپورتش کند، نشسته حی و حاضر دارد چی

کار می‌کند؟ دارد می‌گوید. یک کلمه حتی اگر پیغمبر راجع به علی نمی‌گفت مطلب به هم نمی‌خورد، خودش نشسته اینجا، عین پیغمبر نشسته، می‌گوید بفرما هر چی می‌خواهید، نه فرار می‌کنم، نه قایم می‌شوم، نه می‌گویم اشتباه کردم، نه، بیاید پرسید سوال کنید تا بهتان بگویم، همه هم آمدند، یهود آمد، نصاری آمد از اینطرف از آنطرف از قبائل از همه جا آمدند دیدند، با چشمشان دیدند، فهمیدند، آن یارو



بالای منبر نشسته می‌گویند خلیفه بعد از رسول خدا کیه؟ می‌گویند جناب کذایی نشسته، آمد رفت سوال کرد، گفت خدا کجاست؟ این هم حالا همین یک آیه قرآن را بلد بود الرحمن علی العرش استوی، خدا روی عرش است، خب عرش هم آن بالا است دیگر، گفت پس بنابراین زمین خدا ندارد، گفت مرتیکه دارد کفر می‌گوید بزنی بیرونش کنید، گفت خودت داری می‌گویی، می‌گویی خدا روی عرش است پس بنابراین زمین خدا ندارد دیگر، خدا آن بالاست، این دیگر زدن ندارد، این همیشه کار کی بوده؟ دیکتاتورها، تا می‌ماندند بزنی، تا می‌ماندند ببری، تا می‌ماندند ببری، تا می‌ماندند ببری...! همیشه همینطور بوده، آن موقع هم همینطور بوده، بزنی، آمدند یک کتک مفصل بهش زدند، بیچاره را بیرونش کردند، گفت علی الاسلام السلام! خدا حافظ شما! فهمیدم اسلامتان چیست! اسلامتان را شناختم، اسلام را بله شناختم! عجیب است عجیب! چقدر واقعا انسان می‌ماند در تعجب که چقدر مسائل دارد.....! بگذریم. حالا دیگر بیش از این از حدود

خودمان تجاوز نکنیم.

خلاصه یهودی یک کتک مفصلی خورد و خلاصه بیرونش کردند، یک دفعه آمدند سراغ امیرالمومنین علیه السلام، ابی ذر بود یا یکی دیگر از اصحاب بود، گفتند یا علی بیا به داد اسلام برس که دیگر همش رفت، حضرت بلند شدند از منزل آمدند، در مدینه، گفتند به یهودی برگرد، گفتند چیه؟ شروع کرد صحبت کردن، خدا کجاست؟ حضرت فرمودند خدا در بالاست، در زمین است، در چپ، در راست در همه جا، اینما تولو فثم وجه الله، هیچی آن یابو کی بود این کیه؟ دارم می گویم خدا کیه می گه خدا روی عرش است، این دارد می گوید هر جا را نگاه کنید خداست، سوال دوم سوال سوم، گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان اینکه توی علی ابن ابیطالب خلیفه بعد از پیغمبری، چشم بندی بود؟ این خودش را نشان داد دیگر، این که چشم بندی نیست، با شعار که ما نمی توانیم اسلام را اینور و آنور ببریم، واقعیت را باید ببینیم کجاست،

همین‌ها، دیروز بود یا پریروز بود داشتم  
می‌نوشتم، گفتم این ابوهریره‌ها که این همه روایت  
از پیغمبر جعل کردند این سمرة ابن جندب‌ها، این  
کعب الاحبارها این عبدالله ابن سباها و امثال ذلک  
که آمدند این اسرائیلیاتی که در میان ما هست همه از  
ماشالله برکات و ترشحات مغز این ملحدین و اینها  
بوده، در زمان پیغمبر جعل کردند و اینها، خب چه  
فرقی کرد با آنهایی که ما الان داریم به امام زمان  
نسبت می‌دهیم؟ چه تفاوتی کرد؟ هر دوش یکی  
است، عین هم است، آن به پیغمبر نسبت داد ما داریم  
به امام زمان نسبت می‌دهیم، آن از پیغمبر مایه  
می‌گرفت ما داریم از امام زمان مایه می‌گیریم، این  
امام زمان به خاطر این مظلوم است، حالا متوجه  
شدید مظلومیت؟ وگرنه شما الان خیال می‌کنید  
نصاری با

امام زمان ....، کاری به امام زمان ندارند،  
یهود کاری به امام زمان ندارد، زرتشتی کاری ندارد،  
ما داریم امام زمان را زیر پای خودمان قرار می‌دهیم،  
و از حیثیت و شخصیت و موقعیت او نردبانی برای  
رسیدن به مقاصد خودمان می‌سازیم.

خب آیه قرآن صاف وظیفه ما را بیان می‌کند  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ** حالا که به ما ایمان  
دارید، حالا که به مبانی ما اعتقاد دارید به فکر  
خودتان باشید، دیگر چشمتان را اینور و آنور  
نیندازیدها، دیگر گوشتان را به هر حرفی نسپریدها،  
دیگر دلتان را به هر طرفی متمایل نکنیدها، ببینید  
بزرگان چی گفتند، ببینید اولیاء خدا چه فرمودند؟  
ببینید مبانی اولیاء خدا در این زمینه چی بوده، و  
چگونه راه را نشان دادند، این قضیه می‌شود، اگر  
اینطور باشد **لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ** المائدة،

۱۰۵ بقیه گمراه شوند به شما کاری ندارد، گمراه  
می‌شوند که بشوند، بشوند، همه بخواهند بروند،  
بلکه همه بخواهند بروند هلاک شوند خب بشوند به  
ما چه مربوط است؟ آقا ما می‌خواهیم برویم فلان کار



را انجام بدهیم، خوب برو انجام بده، نه تو هم بیا انجام بده! نه دیگر چرا تو نمی آیی من باید بیایم؟ خوب این زور است دیگر، نه تو هم بیا به چیز من، نه تو بیا به رای من، تو بیا به اعتقاد من، تو بیا به مبنای من ترتیب اثر بده، بزرگان همیشه این را می فرمودند که فقط خودتان را بیایید.

مرحوم آقا رضوان الله علیه بنده یک سفر مشرف شدم سه چهار پنج شش ماه آخر حیاتشان مشهد، چون بنده هم بودم. سه سال آخر حیات ایشان بنده به دستور ایشان قم آمده بودم، یک صحبتی هم کرده بودم و یک چند جلسه برای دوستان و رفقا صحبت می کردیم، یک روز مرحوم آقا به بنده فرمودند، بعد از گذشت یک مطالبی، فلانی برو به فکر خودت باش ایشان این بود نگاه به افرادی که در دور و بر من هستند نکن، وای وای! برو به فکر خودت باش و مواظب کار خودت باش، البته خوب عباراتی گفتند که بنده در اینجا نمی گویم، فقط همین مقدار را عرض کردم خدمتتان تا اینکه ما بدانیم، گفتند که اگر بخواهی دل به این و

آن بسیاری عمر خودت را تباه کردی، توجه کردید؟  
خب البته چون در آن موقع بنده خیلی مرجع  
برای مسائل دوستان و رفقا و اینها بودم و افراد  
مراجعه می کردند، بیش از وظیفه و تکلیفم به مطالب  
آنها می پرداختم، لذا ایشان خواستند به بنده راجع به  
این قضیه تذکر بدهند. توجه کردید؟ حالا این همین  
قضیه است. حالا که مطلب را گرفت دیگر نگاه نکن  
فلان کس که مدتی با ما بوده دارد چه می کند؟ حالا  
که مطلب دستت آمد به من می فرمودندها دیگر نگاه  
نکن فلان کس که سی سال، سی سال است ایشان با  
مرحوم آقای انصاری بوده، با آقای حداد بوده، با  
مرحوم آقا بوده، مگر می شود حالا این سی سال با  
این ریش سفید! اینها همش چیه؟ همه اینها

همان توهمات و تخیلات است، همش همان است. خب ریش سفید چه ربطی دارد؟ عمامه چه ارتباطی دارد با صحت عمل و چیز؟ قدمت پیش افراد و بزرگان چه دردی دوا می کند از انسان بدون داشتن ملاک؟ چه دردی می تواند دوا بکند؟

می گفتند حالا که مطلب دستت هست، خب برو تمام شد، مطلب تمام شد. به اینطرف و آنطرف .... ما هم دیگر همین کار را کردیم، همین کار را کردیم، آمدیم و در مقابل انحرافی که بعد از مرحوم آقا به وجود آمد ایستادیم. گفتیم ما این حرفها در کتمان نمی رود یا باید ما را قانع کنید یا ما نیستیم، گفتند بهت سلام نمی کنیم! گفتم نکنید، بهتر. بالاخره کسی به آدم سلام می کند شرعا باید یک جواب بدهد دیگر، یک تکلیف می آید، حالا الحمدلله این یک تکلیف را شما از ما برداشتید، در خیابان راه می رفتند از جلوی من، سرشان را می کردند آنور، الهی شکر. حالا خیال کردند من سگته می کنم می افتم، نمی دانند ما با دمان داریم گردو می شکنیم! از خودمان طرد می کنیم! بکنید،

بالاخره، ما که در خیابان نمی‌خوابیم که طرد بکنید  
مجبور شویم برویم... نه! اینطور هم نیست، ارتباط  
خانوادگی را قطع می‌کنیم! خب مختارید، انشالله ما  
باعث تحمیل نشویم، باعث خلاصه چیز نشویم و  
کردند، افراد کناره‌گیری کردند فلان کردند، هی...!  
هی هر قضیه‌ای که اتفاق می‌افتاد یاد مرحوم آقا،  
خودت را بپا خودت را بپا، این خودت را بپا خیلی  
دست ما را گرفت، خیلی به داد ما رسید، اما گاهی  
اوقات هم خب آدم دلش تنگ می‌شد، ای بابا چی  
شد؟ پس این همه مطالب چی شد؟ آن معرفت کجا  
رفت؟ آن با مرامی کجا رفت؟ آن مردانگی کجا  
رفت؟ اینقدر یعنی نامردی؟ اینقدر یعنی بی‌معرفتی؟  
حافظ کنارم بود، حافظ را باز کردم، گفتم یک تفاعل  
بزنم، خواجه هم خوب است بد نیست بعضی وقتها  
به داد آدم می‌رسد، یعنی همیشه می‌رسد، بعضی  
وقتها کجا؟ اینهایی که به داد ما می‌رسند همین‌ها  
هستند، گفت که: بس تجربه کردیم در این دار  
مکافات، با سوته دلان هر که در افتاد ورافتاد.

این را ما را تجربه کردیم، این تفاعل را زدیم

به حافظ که ببینیم حافظ چه می‌گوید؟ آخر آدم  
گاهی اوقات تعجب می‌کند! یعنی می‌شود فلان  
رفیقی که بیست سال با آدم بوده، خودش نسبت به  
آدم یک همچین احساساتی داشته، خودش راجع به  
آدم یک حرفهایی می‌زده حالا دربیاید سرش را بکند  
آنور سلام نکند؟ اصلا خب برای انسان خیلی مشکل  
است، یعنی درکش خیلی سخت است، عجب واقعا  
می‌گویند حافظ معجزه نمی‌کند! نگاه کنید ببینید یک  
دفعه این آمد، شعر این بود که: غمخوار نباید بود از  
طعن حسود ای دل، اصلا زد توی خال، غمخوار  
نباید بود، دلگیر نباید بود از طعن حسود ای دل،  
شاید که چو وا بینی خیر تو در این باشد. گفتم الهی  
شکر، حالا پس هر چی می‌خواهی بگو [بی] ده تا

[هم] بگذار رویش بگو، خیر در این است.

همش خیر که به حلوا نیست، همش خیر که به برنج زعفرانی نیست، نه این هم خیر است دیگر، گفتم الهی شکر که یک همچین جریانی پیش آمد اقل از دست این افراد راحت شدیم، آنی که روی تمام ارتباط بیست ساله و سی ساله و مطالب، یک خط قرمز می کشد و یک همچین حرکتی، ای کاش از اول نبود و ای کاش دیگر نباشد و ای کاش که دیگر برنگردد! توجه می کنید؟ قضیه این است‌ها، علیکم انفسکم، خودتان را داشته باشید.

آمد پیش امام رضا علیه السلام از کوفه، حضرت فرمودند که آشنایان چه شدند در کوفه؟ چون افرادی در کوفه بودند که اینها بعد از موسی بن جعفر، امامت امام رضا علیه السلام را انکار کردند، برای اینکه آن اموال و مسائل و بیا و بروها را بکشند بالا، آمدند گفتند موسی بن جعفر فوت نکرده، از دنیا نرفته، رفته غیبت کرده دوباره برمی [گردد!] اینی که امام به اسم رضا هست نعوذ بالله نعوذ بالله ادعای دروغ می کند و ادعای خلافت می کند و ادعای دروغ

می‌کند، اینها بودند! کی؟ وکیل موسی بن جعفر  
علیه السلام! باید به خدا پناه برد. شما خیال می‌کنید  
وکیل.... می‌گویند فلانی در زمان آقا این را گفته،  
کی؟ سی سال پیش پنجاه سال پیش! وکیل موسی بن  
جعفر، علی ابن ابی حمزه، مورد اعتماد مردم، وکیل  
موسی بن جعفر، بعد از شهادت موسی بن جعفر  
علیه السلام آمدند زدند زیر همه چیز، نه! اصلاً کی  
گفته که موسی بن جعفر فوت کرده؟ کی گفته که  
موسی بن جعفر اینطور شده؟ توجه می‌کنید؟

حسین ابن مهران، اینها افرادی بودند که مورد  
اعتماد مردم بودند و اینی که من می‌گویم شیطان  
خودش می‌آید برای صید نخبه‌ها این است، بچه  
میچه‌ها را نمی‌فرستد، آن خودش می‌آید قشنگ  
می‌رود سراغ و وارد می‌شود و اینجاست که باید به  
خدا پناه برد و از نفس و نفس امام علیه السلام، امام  
زمان علیه السلام مدد گرفت و به آن حضرت توسل  
کرد و از آن حضرت برای تشخیص، برای تشخیص  
صحیح راه انسان استمداد کند، نه با شایعه و فلان و  
که یک وقت گرفتار شایعه و فلان کس و فلان کس

نشود و بعد وقتی که در چاه افتاد بگوید که آره واللّه، من که نکردم دیگران آمدند گفتند، شلوغ کردند شلوغ‌بازی درآوردند و فلان کردند ما هم رفتیم این کار را کردیم، قربان عمه‌ام بروی با این طرز تفکر و این تعهدی که پذیرفتید! توجه می‌کنید؟ دیگران آمدند و شلوغ کردند و جو و فلان و ما هم همینطور رفتیم! پس در کله‌ات چیست؟ ها؟ یک مقداری آن جو و کاه را از جلویت بردار غذای آدمیزاد بخور تا اینکه دیگر بفهمی چه کار می‌کنی؟

حضرت فرمودند حال اینها [چطور است؟]

این شخص گفت که اینها بدترین افراد هستند، یعنی در دشمنی به خدا خب نمی‌مانند دیگر، آبرویشان می‌رود، وضعیتشان می‌رود، اینها بدترین مردمند در



دشمنی به خدا و دشمنی به اهل بیت، بعد  
حضرت فرمودند که لا یضرک ضر من ضلّ اذ  
اهتدیت، وقتی تو پیش امامت هستی دیگر چرا الان  
ناراحتی برای اینکه اینها اینطور شدند؟ شدند که  
شدند، تو امامت را داری، من پیشت هستم، من در  
کنارت هستم، تو داری از من حرف می‌شنوی، تو  
داری از من اطاعت می‌کنی، تو منقاد من هستی، تو  
مطیع من هستی پس چرا غصه می‌خوری؟ علی ابن  
ابی حمزه رفت! رفت که رفت به جهنم که رفت،  
هزار تا علی ابن ابی حمزه بروند، هزارتا حسین ابن  
مهران بروند، هزارتا افراد دیگر بروند، تو امام را  
داری یا نداری؟ آن را داشته باش. وقتی داری دیگر  
تمام شد. مرحوم آقا این را به ما یاد دادند، اگر داری  
دیگر چه غم داری؟ حالا آسمان بیاید زمین، زمین  
برود آسمان، این بگویند، آن بگویند دنیا به هم بریزد  
شلوغ کنند! وایسا به ریش همه بخند، وقتی داری  
دیگر چه غم داری؟

خب عرض کنم به حضورتان که با وجود  
محدودیتی که برای صحبت بنده پیش آمده است و

بنده نمی‌توانم بیش از یک ظرفیت خاص خدمت رفقا و دوستان عرض ارادت کنم لذا با اینکه سوالهایی را بنده داده بودم حالا به نظر می‌رسد که دیگر اگر آنها برای جلسه بعد باشد انشالله بهتر باشد. ولی یک سوال را فرمودند که ظاهراً خیلی از افراد این سوال را می‌کنند و راجع به این مطلب درگیر هستند و آن اینکه قبلاً خب عده‌ای برای حج ثبت نام کردند و خب مبلغ را پرداختند و به آنها قول داده شده است که با این مبلغ به مکه مشرف بشوند و با آن مبلغی که حالا اضافه می‌شود ولی خب بالاخره ظن بر این بوده است که مبلغی است که افراد از عهده اداء آن می‌توانند بربایند، ولی مبالغ خیلی بالاتر از وسع افراد بر آنها اضافه شده و سوال بر این است که دیگر قادر برای تشریف به حج [نیستند]، مسئله حج همانطوری که به طور اجمال عرض شد البته به طور تفصیل نه رفقا و دوستان آن مباحثی را که در دو سال گذشته، پارسال، راجع به استطاعت ما در حوزه مطرح کردیم به صورت فنی قرار است که آنها را پیاده کنند و در یک کتاب مجزا، البته کتاب،

کتاب فنی است ولیکن خب حالا شاید به یک نحو دیگری باشد که بتوانند افراد دیگری استفاده کنند، استطاعت عبارت است از توان، حج یک عبادت دست کمی نیست، مسئله بسیار بسیار مهمی است، و برای استطاعت اینطور نیست که انسان بگیرد و بنشیند و منتظر یک پول بادآورده‌ای باشد که از آسمان بیاید و بعد هم مستطیع شود و خلاصه او را بر بال ملائک و تخت سلیمان بگذارند و ... نه! قضیه حج قضیه بسیار مهمی است و شخص آنچه که در توان دارد در صورتی که مشکلی برای زندگی او پیش نیاید، و به زحمت نیفتد، باید برای اداء فریضه حج اقدام کند، و این مطلب را نباید در همان یکی دو سال به فکر بیفتد بلکه اگر می‌داند که برای استطاعت، سالیان سال باید به فکر باشد و هر ماهی و هر سالی و هر هفته‌ای مبلغی را کنار بتواند بگذارد تا اینکه کم کم جمع



شود و بعد از پانزده سال به یک حد نصاب  
برسد یا بعد از ده سال برسد باید این کار را بکند و  
واجب است،

یعنی فرض کنید که اگر احساس می‌کند که  
اگر حالا یک همچنین ظرفی که در دکور بنخواهد  
بگذارد، حالا این ظرف را هم نگذارد، به جایش  
پولش را کنار بگذارد. یک وقتی مصرف ضروری  
است مصرف آب و نان و پزشک و درمان و غذا و  
مدرسه و لباس و امثال ذلک هست خب اینها جزو  
مصارف ضروری هستند یا سفرهایی که خب اینها  
سفرهایی هستند که ضروری هستند، سفر امام رضا،  
سفر برای رفع خستگی حتی اشکال ندارد، برای رفع  
دلتنگی اگر کسی سفری انجام می‌دهد اینها هم  
اشکالی ندارد، اما فرض کنید یکی یک سفری حالا  
که پرخرج است می‌خواهد انجام بدهد و خیلی  
ضرورت هم ندارد و صرف یک دیدن و اینها هست،  
خب در اینجا بهتر این است که این پول را کنار  
بگذارد و ذخیره کند برای رسیدن به آن حد نصاب،  
یا اینکه فرض کنید که خرج‌هایی که آن خرج‌ها جزو

ضرورت‌های زندگی نیست حالا انسان بخواهد هی مرتب مهمانی بیندازد در منزلش، مرتب دعوت کند، فلان، حالا یک وقتی چند نفر بیایند، اقوام بیایند، اینها بیایند اشکال ندارد، اما اگر بخواهد به عنوان یک مسئله مستمر بشود و به واسطه این قضیه نتواند به استطاعت برسد توجه کنید خوب باید از اینها یک مقداری کم کند،

علی کل حال مسئله استطاعت یک قضیه‌ای نیست برخلاف آن چیزی که الان در اذهان هست و مطرح است که انسان بنشیند یک دفعه فرض کنید که اموالش یک سودی بکند آن سود را بگذارد کنار، یا فرض بکنید که منتظر باشد برای اینکه همینطوری به راحتی یک همچنین تهیوئی برای او پیدا شود، بلکه مسئله استطاعت بالاتر از این هست، یک وقتی یکی از دوستان بود دچار یک ناراحتی شده بود، ناراحتی دیسک بود و آن می‌گفت که من در اینجا نمی‌توانم معالجه شوم آیا برای معالجه در یک کشور دیگر می‌توانم بروم یا نه؟ گفتم بله، اگر شما بدانید، نه اینکه فقط صرف توهمات و تخیلات، الان در اینجا

خب بحمدلله اطبائی که هستند اطبائی ما در  
ایران داریم که حتی در دنیا هم نظیر ندارند، در هر  
قسمت، در هر خصوصیت و اینها و امکاناتی که خب  
در اینجا هست امکاناتی است که برای رسیدن به این  
امراض و تدابیر برای اینها کافی است، حالا شد و  
ندر ممکن است بعضی موارد باشند، در حالتی که ما  
الان مشاهده می‌کنیم بسیاری از افراد به صرف اینکه  
در امریکا و انگلیس و امثال ذلک مداوا می‌شوند اینها  
صاف حرکت می‌کنند به آنجا براساس توهمات و  
تخیلات. بله اگر انسان بداند که معالجه او منحصر  
است در فلان کشور خب می‌تواند برود و می‌تواند  
برای رفتن به آنجا هم حتی اموالی را ذخیره





کند تا اینکه به آن حد نصاب برسد، گفتم که آیا تو اطمینان داری بر اینکه در کشور دیگر این بیماری تو علاج پیدا می‌کند؟ گفت بله، من اطمینان به این دارم البته خودش هم پزشک هست اطمینان به این قضیه دارم، گفتم اگر اینطور است تو می‌توانی از الان برای آن مخارج پس‌انداز کنی

خب عرض بنده این است که مسئله حج کمتر از مداوای بیماری نیست، یعنی همانطوری که یک شخص برای تداوی یک بیمار مثلاً فرض کنید که میلیونها خرج دارد تا اینکه بخواهد در یک کشور دیگر معالجه بکند و اشکالی هم ندارد هیچ اشکالی هم ندارد، برای حج هم باید این کار را انجام بدهد، باید در فکر باشد، هر ماه یک مبلغی را باید کنار بگذارد و هر سال باید کنار بگذارد تا به آن حدی که باید برسد برسد، حتی اگر می‌تواند قرض کند و در مدت زمان، قرض را بپردازد باید این کار را هم انجام بدهد. یک وقتی نه! یک شخصی قرض می‌کند آن شخص می‌گوید نه باید در فلان مدت قرض را بدهی و نمی‌تواند، خب مستطیع نیست ولی اگر نه!

یکی می‌تواند از یک جا قرض کند، از یک نهادی می‌تواند قرض کند از یک سازمانی قرض کند از یک جایی می‌تواند قرض کند و بعد هم به سهولت بدون اینکه بهش فشاری وارد شود [پرداخت کند]، چطور اینکه وقتی می‌خواهد قرض کند یک اتاقی به منزلش اضافه کند چطور اینکه می‌تواند قرض کند برای اینکه یک مداوا کند، چطور اینکه قرض می‌کند برای اینکه فرض بکنید که به یک جایی بخواهد برود، خوب این هم همینطور ایراد ندارد. این هم داخل در استطاعت است، یعنی یک قرضی بکند و بعد به مرور زمان آن مبلغی را که باید ذخیره کند این مبلغ را دین به دین و قسط به قسط این قرض خودش را می‌پردازد باز باید این کار را انجام بدهد،

مسئله استطاعت بسیار مسئله مهمی است، حج خیلی مسئله مهم [ی] است و انسان به این راحتی نمی‌تواند از آن بگذرد و به صرف اینکه پولی را اضافه شده نمی‌تواند که احساس رفع تکلیف از خودش بکند، بله اگر توان برای این را هم ندارد و به مشقت غیرعادی می‌افتد و به سختی می‌افتد در این

صورت استطاعت برداشته می‌شود یعنی اگر کسی نمی‌تواند تتمه این مبلغ را اداء کند و اگر بخواهد به آنجا برسد به یک مشقت زائدی می‌افتد، دیگر در این صورت این استطاعت برداشته می‌شود تا اینکه برای او موقعیت دیگری پیدا بشود و بتواند این حج را انجام بدهد،

علی کل حال مسئله حج خیلی مهم است و مسئله‌ای است که اگر امکان گفتن بیش از یک مرتبه هم وجود داشت خداوند این را بر بندگان هر چند سال یک دفعه واجب می‌کرد. البته بعضی از روایات هم نسبت به این قضیه یک اشاراتی داردها! این هست، ولکن به خاطر سهولت بر اعمال بندگان، خداوند حج را یک مرتبه حداقل بر بندگان واجب کرده است و باید ما بدانیم آن توفیقی را که به

واسطه حج پیدا می‌کنیم به مرتبه‌ای است که وقتی در آن دنیا رفتیم می‌گوییم ای کاش خیلی بیش از این ما در صدد رفتن به حج برمی‌آمدیم و گرچه خب آن را مورد عقاب قرار نمی‌دهند وقتی که سخت باشد و چیز باشد ولی اهمیت حج و رسیدن ..... حتی من بعضی اوقات چیزهایی شنیدم، شنیدم که بعضی‌ها حتی اجازه می‌دهند بر اینکه شخص هم فرض بکنید که تا شب شوال که جمع کرده شب شوال برای اینکه رفع استطاعت از خودش بکند همه اموالش را ببخشد مثلاً اینقدر مال زنت، اینقدر مال دخترت، اینقدر مال پسر و بعد هم چی چی و بعد هم خب دیگر مستطیع نیستیم، تمام اینها حرام است، حرام در حرام در حرام در حرام است و خدا هم پدرش را درمی‌آورد.

در استطاعت بدنی همینقدر که یک شخص بتواند ولو با کمک دیگران، ولو با استعانت و کمک دیگران بتواند در آنجا حضور پیدا بکند و برای او ازدحام خطر نداشته باشد خب هستند بعضی از افراد، بیماران قلبی هستند یا فرض کنید که بعضی از

بیمارانی که ناراحتی‌های عصبی و امثال ذلک دارند  
خب اینها خود اطباء متخصص و متعهد بنده کاری  
به تدین و اینها ندارم متخصص ولی متعهد و  
راستگو، طیب باید متخصص باشد یک، دوم صادق  
باشد و متعهد باشد، بنده طبائی سراغ دارم که حتی  
اینها مسلمان نیستند، طیب مسلمان گفته که روزه  
نگیر اما این طیب یهودی گفته نه آقا روزه بگیری  
اشکال ندارد از نظر من اشکال ندارد، آن یهودی گفته  
بگیر این مسلمان گفته که نه، اینها چیه؟ این مسائل  
چیه و فلان و این حرفها؟ توجه می‌کنید؟ نه! در این  
مسئله [تدین] لازم نیست. طیب متخصص و صادق  
و متعهد، اگر آن تشخیص بدهد که رفتن به حج  
احتمال خطر دارد رفع استطاعت می‌کند و استطاعت  
برداشته می‌شود ولی اگر نه، بگوید تو می‌توانی  
بروی، ولی در جاهای شلوغ نباید بروی، با کمک با  
دیگران و در محیط مناسب می‌توانی حتی اگر نیابت  
بگیری اشکال ندارد یعنی فرض کنید که یک شخص  
می‌رود در آنجا نگاه می‌کند می‌بیند که نمی‌تواند  
طواف کند، خب نایب می‌گیرد خودش حضور پیدا

کرده یک شوط طوافش را انجام می‌دهد، بقیه را می‌گوید دیگری انجام بدهد یا فرض کنید که با این وسائل و این چرخها و اینها انجام بدهند در آنجایی که می‌توانند، حتی اگر آن هم نشد نیابت می‌گیرد، راجع به سعی صفا و مروه هم نیابت می‌گیرد چه اشکال دارد؟ راجع به سنگ زدن، بنده در همین سفرهایی که مشرف می‌شدیم در خدمت دوستان، خود من به خیلی از خانم‌ها می‌گفتم که برای چی می‌آید؟ شما بشینید، نیاید اصلا، نیابت بدهید به شوهرتان، به بچه‌تان نیابت بدهید چون می‌دیدم حالش حال مساعد نیست، و مخصوصا آن روز اول که سنگ جمره عقبه هست خب در آن موقع قطعا خطراتی بود و حتی یک مرتبه من از سر راه برگرداندم گفتم شما اینجا برای چی دارید می‌آید؟



می‌خواهید کار حرام انجام بدهید؟  
می‌خواهی خودت را بکشی خب برگرد، خب این  
برگشت پسرش آمد به جای او آن سنگ را انجام داد،  
حجش هم قبول است توجه کردید؟

پس آمدن در آنجا، استطاعت بدنی به این  
نیست که بتواند خودش تنهایی همه اعمال را انجام  
بدهد، نه، اینی که بتواند حضور پیدا کند یک وقتی  
خود حضورش هم ضرر دارد حالا گرمایی چیزی  
مسائل غیرمترقبه‌ای که ممکن است اتفاق بیفتد، در  
آنصورت استطاعت برداشته می‌شود ولی اگر خود  
حضورش ایراد ندارد، لبیک گفتن و احرام بستنش  
که ایراد ندارد، آمدن در آنجا و حالا در شب می‌آید  
طواف می‌کند دو شوطش را انجام می‌دهد پنج  
شوطش را می‌گوید بقیه بکنند یا اینکه فرض کنید که  
سه شوط و نیم را انجام می‌دهد بقیه را می‌گذارد برای  
وقت دیگر، اشکال ندارد، انسان طواف را لازم نیست  
که متوالیا انجام بدهد و می‌تواند تاخیر بیندازد،  
استراحتی بکند منتهی خب باید از نیمه گذشته باشد.  
خب این را می‌تواند انجام دهد، این رفع



استطاعت نمی‌کند، پس این قضیه مربوط به استطاعت و اما مسئله دیگر مسئله خمس است. در قضیه خمس اگر مشروط باشد، مشروط باشد استطاعت حج بر پس انداز مثل اینکه فرض بکنید که شخص یک مرتبه نمی‌تواند اموال برای هزینه [حج را] تهیه کند، نیاز دارد که چند سال طول بکشد یا اینکه الان مال را می‌پردازد ولی چند سال دیگر او را می‌برند، توجه کردید؟ آن پولی را که پرداخته یا آن پولی را که برای حج کنار گذاشته است بهش خمس تعلق نمی‌گیرد ولو اینکه بیست سال هم طول بکشد، توجه کردید؟ اگر پولی را برای حج انسان بخواهد ذخیره کند بیست سال هم طول بکشد خمس به او تعلق نمی‌گیرد و برای این پولهایی را هم که زودتر می‌گیرند مثل همین که الان متداول است افراد می‌روند پول در بانک قرار می‌دهند تا به نوبت بروند خب نمی‌شود همه را که یک دفعه یک سال ببرند، خب تبعا بایستی که به ترتیب ببرند، اگر ده سال هم بگذرد به آن پول خمس تعلق نمی‌گیرد مشروط به اینکه آن پولی را که اول انسان آن پول را کنار

می‌گذارد آن پول حلال باشد، مشتبه نباشد، حالا یا خمس داده باشد یا اگر هم خمس نداده باز اشکال ندارد چون پولی است که برای حج واجب آن پول ذخیره می‌شود این را توجه داشته باشید که من دیدم خیلی‌ها در این قضیه اشتباه می‌کنند و می‌گویند که آن پول حج را باید خمسش را داد، پولی که برای حج واجب است آن پول نیازی به خمس ندارد، به طور کلی هر پولی را که انسان صرف تکلیف واجب خودش می‌کند، پولی را که صرف مداوای مریض می‌کند، پولی را که صرف غذا می‌کند صرف لباس می‌کند نه حالا لباسهای تزئینی و امثال ذلک، همین لباسهای فرض کنید که متعارف و اینها می‌کند پولی را که صرف سفر می‌کند سفرهای عادی، سفرهایی که می‌رود، سفر زیارت امام رضا علیه السلام اینها

خمس



ندارند، بلکه یک وقت سفر سفرهای تفریحی و فلان و حالا این چیزها هست و خارج از عرف و اینها هست آن [خمس] دارد، یک وقتی لباس یک لباس تزئینی [است] و ضرورتی هم ندارد [آن خمس] دارد یک وقتی حالا مصارف دیگری که خوب اینها جنبه ضرورت در زندگی را ندارد نسبت به آنها خمس تعلق می‌گیرد ولی پولی را که انسان برای حج اول می‌پردازد یا اینکه کم کم می‌پردازد و بعد مشرف می‌شود بیست سال هم که بگذرد خمس به او تعلق نمی‌گیرد،

اگر شخص مشاعرش را از دست داده باشد و انسان بتواند بدون زحمت آن را ببرد و برای او زحمتی ایجاد نشود آن بهتر است که برود، عرض نمی‌کنم واجب است، بهتر است خودش برود ولی دیگران کارهای او را انجام بدهند ولی می‌تواند این شخص در وطن بماند، از پول او اگر مستطیع است یک نفر را بفرستند و انجام بدهد، هر دو قسمش اشکال ندارد.

خب خیلی خوشبخت هستیم از زیارت رفقا

و دوستان و اینکه بالاخره باز توفیق پیدا کردیم که خدمت احبه و اعزه عرض ارادت داشته باشیم و علی کل حال بالاخره دیگر دوستان خودشان با لطف و کرامت، جسارت‌ها و تجری‌های ما را مورد عفو قرار می‌دهند ولیکن باید بدانند خب بالاخره در عالم رفاقت صراحت خیلی خوب است، صداقت و صراحت خیلی خوب است و بنده متعهد هستم همانطوری که بارها عرض کردم توقعی را که دوستان نه تنها حتی شما، در همه دنیا، افراد و افرادی که با بنده ارتباط دارند از مکتب مرحوم آقا دارند [آن تعهد را] بدون دخل و تصرف در اختیار رفقا قرار بدهم، انشالله امیدواریم که خداوند دست همه ما را بگیرد و در این فتن آخر الزمان پیوسته لطف مولا و سرور و آقای ما حضرت بقية الله ارواحناه فداه را شامل حال ما قرار بدهد و آنی از آنات ما را از آن وجود مقدس و مطهر جدا نسازد.

اللهم صل على محمد و آل محمد